

بسم الله الرحمن الرحيم

دلائل اعمی‌ها [کسانی که می‌گویند مشتق برای اعم از ماتلبس و ما انقضی عنه التلبس وضع شده است]:

۱. تبادر:

از اطلاق مشتق بر ذات [مثل زید ضارب] اعم متبادر است و تبادر نیز نشانه حقیقت است پس مشتق در اعم از فرد منقضی و متلبس حقیقت است.

پاسخ مرحوم آخوند رحمه الله علیه:

قبلاً در بیان ادله اخصی‌ها بیان گردید که از مشتق خصوص فرد متلبس الآن متبادر است [مثل فلانی ایستاده است فلانی متحرک است یا فلانی خواب است] پس مشتق در اخص حقیقت است و اگر بر فرد انقضایی هم اطلاق می‌شود مجاز است نه حقیقت.

۲. عدم صحت سلب [از فرد منقضی]

در مقابل ادله گذشته که می‌گفتیم که مشتق از فرد انقضایی صحت سلب دارد اعمی‌ها می‌گویند مشتق از فرد غیر متلبس صحت سلب ندارد بلکه صحت حمل دارد مثلاً مضروب یا مقتول یا مکتوب به طور مساوی بر کسی که متصف به ضرب است و کسی که قبلاً متصف به ضرب بوده قابل صدق است [الآن به اباعبدالله علیه السلام می‌گوییم ذبیح العطشان یا قاتل العبرات در حالی که در گذشته متصف به این اوصاف بوده است یا الآن می‌گوییم ادیسون مخترع است یا فلانی کاشف است یا فلانی مؤسس است]

پس نسبت به فردی که تلبس از او منقضی شده اطلاق مشتق حقیقی است و سلب غلط است و عدم صحت سلب هم نشانه حقیقت است لذا فرد منقضی هم حقیقتاً مصداق مشتق است و مشتق وضع برای اعم شده است.

پاسخ آخوند رحمه الله علیه: [این بحث مربوط به مبدأ است نه هیئت]

مقدمه: مبادی و مواد مشتقات دارای دو معنا است:

(۱) معنای مصدری و حدثی

مثلاً ضرب به معنای فعل معین و مخصوصی که ناشی از بالا رفتن دست و فرود آمدن با شدت است یا قتل به معنای عملیات خاصی که از فرد صادر می‌شود و این کار لحظاتی طول می‌کشد.

(۲) معنای اسم مصدری یعنی معنایی که نتیجه و اثر مصدر است

مثلاً قتل به معنای نبود روح و حیات باشد چون نتیجه این قتل نبود روح است یا ضرب به معنای تألم جسمانی یا کبودی بدن که نتیجه ضرب می‌باشد که طبیعتاً این معانی که بیان شد ممکن است تا سال‌های زیاد صادق بر فرد باشند و زائل شدنی نباشند که البته این معنای دوم یک معنای مجازی نیز خواهد بود.

با توجه به این مقدمه می‌توانیم بگوییم

این که معنای مضروب و مقتول از فرد منقضي صحت سلب ندارد [بلکه بر آن اطلاق هم می‌شود] به خاطر آن است که از مبادی این‌ها معنای دوم اراده شده است و در واقع معنای دوم باقی است و ذات متصف به آن است و انقضایی در واقع پیش نیامده. در حقیقت این مبادی از فعلیات نیستند بلکه از ملکات هستند که باقی می‌مانند و اگر زوال ملکه برای ذات فرض شود طبیعتاً در آن حالت سلب اتفاق می‌افتد [مثلاً فرد با معجزه رجوع روح داشته باشد یا اثر ضرب از بین برود]

در ادامه حضرت آخوند می‌فرمایند: و البته ما قبلاً در بعضی مقدمات گذشته (امر چهارم) تذکر داده‌ایم که بحث از مواد، دخالتی در محل بحث ما ندارد که مثلاً معنایی که مشتق الآن در آن به کار رفته معنای مجازی است یا حقیقی که اگر معنای مجازی باشد [مثل ما نحن فیه] زوال آن نیز طولانی می‌شود و اگر معنای حقیقی باشد زوال آن طولانی نخواهد بود.

لذا با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت: اگر مشتق معنای اول و مصدری آن اراده شود البته به شرط این که حال تلبس و گذشته لحاظ نشده باشد و اگر حال اسناد لحاظ شده باشد سلب مشتق از ذات انجام می‌شود و این صحت سلب نشانه مجازیت خواهد بود.

ص ۵۹

دلیل سوم اعمی‌ها: استدلال امام علیه السلام به آیه لاینال عهدی الظالمین

این استدلال جهت اثبات عدم صلاحیت کسانی که در برهه‌ای از عمر خود را در بت‌پرستی بوده‌اند، برای تصدی منصب امامت، دلیل بر وضع برای اعم می‌باشد

توضیح این که آنان که در گذشته بت‌پرست بوده‌اند و الآن مسلمان هستند از باب این که إِنَّ الشَّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ ظالم بوده‌اند اما این مبدأ ظلم از آن‌ها منقضي شده است چون اسلام را پذیرفته‌اند. اگر مشتق برای خصوص متلبس بالمبدأ وضع شده باشد به آیه لاینال عهدی الظالمین نمی‌توان برای عدم صلاحیت آن‌ها که در گذشته مشرک بوده‌اند استدلال کرد در حالی که امام به این آیه بر عدم صلاحیت ایشان استدلال کرده است پس مشتق

وضع برای اعم شده است و آنان که در گذشته هم بت پرست بوده اند الآن ظالمند لذا بعد از پذیرش اسلام صلاحیت تصدی منصب خلافت را ندارند.

مرحوم آخوند رحمه الله علیه می فرمایند:

ما قبول نداریم که استدلال امام به آیه حتماً باید بر مبنای اعمی ها باشد بلکه طبق مبنای اخصی که ما انتخاب نمودیم نیز ممکن است استدلال امام علیه السلام را توجیه نمود.

برای بیان این مطلب ابتدا باید مقدمه ای را ذکر کنیم به این که:

عناوین و مشتقاتی که در خطابات مولی در موضوع حکم اخذ می شوند ممکن است به سه گونه لحاظ شوند:

(۱) عناوینی که به وسیله آن ها به موضوع واقعی اشاره می شود و خود آن عناوین هیچ گونه دخالتی در

ثبوت حکم ندارند [بلکه موضوع مطلب دیگری است که به وسیله آن عنوان به او اشاره می شود] مثل

این که معصوم علیه السلام در پاسخ فردی که می گوید عمن آخذ معالم دینی؟ می فرماید علیک بهذا

الجالس (زراره) در این جا عنوان جالس ذکر شده ولی هیچ موضوعیتی ندارد. و در واقع آن چه تمام

الموضوع است عدالت و وثاقت و خبرویت زراره است که سبب ارجاع امام به او می شود.

و علت این که آن موضوع واقعی بیان نشد هم آن است که آن عنوان واقعی در نزد مخاطب شناخته

شده و معلوم نیست لذا با این عنوان به آن اشاره می شود.

(۲) عناوینی که تمام الموضوع برای ثبوت حکم هستند و ثبوت حکم وابسته به وجود آن عنوان است منتها

حدوثاً نه بقاءً یعنی در اصل حدوث و تحقق فلان حکم باید فلان عنوان باشد ولی پس از ثبوت حکم

ممکن است آن مبدأ باقی باشد یا زائل شود مثلاً برای تحقق حکم وجوب قطع ید و یا وجوب اجراء

حد باید عنوان سارق یا شارب الخمر محقق شود یعنی ولو یک لحظه هم شده این عنوان باید صادق

شود ولی در بقاء حکم مذکور لازم نیست صدق فعلی باشد بلکه همان صدق ماضی و به اعتبار گذشته

هم کافی است.

(۳) عناوینی که تمام الموضوع برای ثبوت حکم هستند و ثبوت حکم وابسته به وجود آن عنوان است

حدوثاً و بقاءً یعنی هم در اصل حدوث و تحقق فلان حکم باید فلان عنوان باشد و هم در باقی ماندن

آن حکم باید فلان عنوان در موضوع محقق شود.

مثل صدق عنوان عالم بر یک ذات برای ثبوت حکم اکرام که مجرد سلب و انقضاء آن عنوان از آن

ذات آن حکم نیز سلب می شود.

باید توجه داشت زمانی ما می‌توانیم بگوییم مشتق وضع برای اعم شده است که آن را از قبیل سوم فرض نماییم یعنی بگوییم برای عدم ثبوت حکم خلافت لازم است آن افراد همیشه حقیقتاً ظالم باشند ولو این که تلبس فعلی هم نداشته باشند یعنی ظاهراً که آن‌ها با اسلامشان تلبس فعلی به ظلم نداشتند ولی با لحاظ وضع مشتق برای اعم می‌توانیم بگوییم آن‌ها حقیقتاً ظالم نیستند.

ص ۶۰

اما اگر احتمال دوم را در نظر بگیریم و بگوییم برای بقاء حکم (عدم ثبوت خلافت) نیازی به ثبوت عنوان موضوع نیست (ثبوت ظالم). بلکه اتصاف لحظه‌ای به ظلم کفایت برای عدم تصدی خلافت می‌کند.

در این جا دیگر نوبت به این نمی‌رسد که آیا مشتق حقیقت در اعم است یا اخص. و از آن جایی که این احتمال وجود دارد و قرینه‌ای هم احتمال قبلی وجود ندارد می‌گوییم «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

ضمن این که ممکن است بگوییم قرینه بر احتمال ثانی داریم که موجب تعیین این احتمال می‌گردد و آن قرینه مناسب حکم و موضوع است. به عبارتی مناسب با حکم و منصب عظیم خلافت الهی آن است که این منصب ولو لحظه‌ای متصف به شرک نباشد.

ص ۶۱

اگر کسی بگوید: ما قبول داریم آیه در مقام بیان جلالت و قدر و منزلت امامت است. اما ظاهر آیه نشان می‌دهد که معصوم (ع) به عنوان ظالم استناد کرده‌اند و تکیه بر ظهور وضعی و بدون قرینه می‌خواهند بیان نمایند که عهد خداوند به ظالمین نمی‌رسد. و این‌ها هم ظالم‌اند. پس محرومند. نه این که بخواهند به قرائن مقامیه تمسک نمایند و مجازاً کلمه ظالم را بر آن‌ها اطلاق نمایند. بلکه ظاهراً تمرکز بر کلمه ظالم است و این استدلال جز با مبنای اعمی‌ها سازگار نیست.

ما می‌گوییم:

اولاً: این که استدلال در آیه حتماً باید با تکیه به ظهور وضعی باشد را نمی‌پذیریم. بلکه استدلال به اصل ظهور است که با ظهور با کمک قرینه هم سازگار است.

ثانیا: لازمه لحاظ حالت دوم و اتصاف لحظه ای موضوع به مبدأ و بقاء آن این نیست استعمال مشتق را مجازی در نظر بگیریم.

بلکه ممکن است استعمال را حقیقی فرض کنیم. بدین گونه که بگوییم حال تلبس را در استعمال لحاظ نماییم. یعنی در واقع منظور مان از ظالم این باشد که «کان ظالما» و ضمنا می دانیم اتصاف ولو لحظه ای برای ثبوت و بقاء حکم نیز کافی است. طبیعی است چنین استعمالی که به لحاظ حال تلبس است مجازی نخواهد بود.

توجه: حضرت آخوند رحمه الله می فرمایند بعضی بیان نموده اند که اگر مشتق مسند الیه باشد، حقیقت در اعم است. مثل السارق و السارقة با لحاظ حال تلبس است. یعنی «الذی کان سارقا».

ثانیا: تفصیل مذکور مستلزم تعدد وضع است. یعنی وضع یک کلمه با موقعیت آن در جمله متفاوت می شود که کسی به آن ملتزم نمی شود.

دقت: گرچه فرصت بررسی اقوال مختلف در مباحث رخ نداد، ولی با توجه به آن چه گفته شد نقد اقوال دیگر نیز آشکار می شود.